



دکتر یوسف بنیادشیر و پژوهشگر

بدو گفت روشن روان آن کسی / که کوتاه گوید به معنی بسی / کسی را که مغزش بود پرشتاب / فراوان سخن باشد و دیرباب / چو گفتار بیهوده بسیار گشت / سخن گوی در مردمی خوار گشت / ز دانش چو جان تو را مایه نیست / به از خامشی هیچ پیرایه نیست / مگوی آن سخن کاندلر او سود نیست / کزان آتش بهره جز دود نیست

یکی از داستان های مهم حماسه ملی ایران «گفتار اندر مجلس های بوزرچهر به نزد شاه نوشین روان» است. اهمیت این داستان که مجلس های هفتگانه پادشاه بزرگ ساسانی با وزیر خردمند خویش را روایت می کند، نخست از آن جهت است که دربردارنده مفاهیم فلسفی و سخنان حکیمانه ای است که از زبان یکی از خردمندترین مردان ایران باستان گفته می شود و دوم به آن دلیل است که این مفاهیم و سخنان با نمداسازی و داستان پردازی بیان شده، بلکه در قالب گزاره های مستقیم زبانی آمده است. ازاین رو، اگر کسی بخواهد بخشی از مهم ترین مفاهیم و سخنان برگرفته شده از فلسفه و حکمت ایرانیان قدیم را بخواند و بشناسد، ناگزیر است به این داستان شاهنامه مراجعه کند. فردوسی از زبان بوزرچمهر می گوید: کسی دارای روان روشن است که سخن را با لفظ کوتاه و معنی بسیار بگوید. کسی که مغزش پرشتاب یعنی کم خرد باشد، سخن فراوان می گوید و سخنان دیگران را دیر می فهمد. کسی که سخنان بیهوده بسیار می گوید، در چشم مردم خوار می شود. وقتی درباره موضوعی دانش نداری سکوت بهترین کار است، سخنی مگو که گفتن آن سودی به تو نمی رساند زیرا چنین سخنی همچون آتشی است که فقط دودش به چشم تومی رود. می بینیم که این بیت ها درباره آداب سخن گفتن و سخن شنیدن است. این آداب بخشی از فضایل لازم برای پادشاه فره مند ایرانی به شمار می آید و بوزرچمهر نیز آن ها را خطاب به نوشین روان می گوید. اما آداب سخن در زمره آموزه های اخلاق عمومی است که هر انسانی می تواند و باید آن را بیاموزد. شاعران بزرگ دیگر نیز در آثار خود مباحثی را دراین باره آورده اند که پس از فردوسی یکی از مشهورترین آن ها سعدی است که به ویژه در باب هشتم «گلستان» حکایاتی را در «آداب صحبت» آورده و باتوجه به ارادتش به فردوسی بعدی نیست بگوئیم در تألیف این باب گلستان شاید نظیر نیز به شاهنامه و داستان های مربوط به بوزرچمهر حکیم داشته است. همچنین وقتی حافظ می گوید «بیا و حال اهل درد بشنو / به لفظ اندک و معنی بسیار»، سخنش به این سخن حکیم توس بی شباهت نیست: «بدو گفت روشن روان آن کسی / که کوتاه گوید به معنی بسی!»

خطرات جهادی بانوان

در روزهای کرونا منتشر می شود



کتاب «به وقت جان بازی» با محوریت خطرات جهادی بانوان در روزهای کرونایی، به زودی از سوی انتشارات تلاوت آرامش منتشر و روانه بازار نشر می شود. به گزارش خبرگزاری مهر، این کتاب حاصل خطرات جمع آوری شده در فراخوان «لشکر فرشتگان» است که در پنج محور خطرات زنان تطهیرکننده اموات کرونایی، زنان کادر درمان و اورژانس، زنان جهادگردر تولید و توزیع ملزومات و مواد ضد عفونی کننده، زنان خانه دار در حفظ نشاط و آرامش خانواده و خطرات مادران جهادگران کادر درمان و اورژانس به نگارش درآمده است. «به وقت جان بازی» تصویری از تلاش ها و سختی های زنان سرزمینمان در روزهای کرونایی را که مجاهدانه خدمت کرده یا قدمی برداشته اند، در قالب داستانی به تصویر کشیده است تا این مجاهدت ها را برای آیندگان ثبت و ضبط کند. کتاب مدنظر، دومین جلد از مجموعه «لشکر فرشتگان» با محوریت موضوع روایت نقش آفرینی زنان در انقلاب اسلامی است.

زین قنبر

علیرضا حیدری | مدرس ویراستاری

ناوبراسته

اهالی غزه در سایه کمبود مواد غذایی، سوخت، گاز و برق چه می خورند، چه می نوشند و چگونه زندگی می گذرانند؟

ویراسته

اهالی غزه با وجود در تنگنای کمبود مواد غذایی، سوخت، گاز و برق، چه می خورند، چه می نوشند و چگونه زندگی می گذرانند؟

نکته

در سایه بیشتر معنا و مفهوم مثبت دار دنیا کمبودها هم خوانی ندارد.

#زین_قنبر_پارسی

شهریار

SHAHRAANWS.IR

۱۰



فرهنگ و ادبیات

نام و شرف فراتر از مرگ و زندگی

گرچه روی سنگ قبر تاریخ تولید را ۳ شهریور ۱۳۰۳ نوشته اند، وقتی به دنیا آمد، تاریخ تولدش را پشت هیچ کتابی – چنان که مرسوم بود– ننوشتند. گمان نمی کردند زنده بماند. مرگ نوزاد در خانواده آن ها امری عادی تلقی می شد. «من آخرین فرزند خانواده بودم، فرزند دیگری که بود، خواهرم بود که نخستین بود. بقیه، چند پسر، از همان شیرخوارگی بر اثر آبله یا امراض دیگر مرده بودند. به همین سبب، خوش یمن نشمرده بودند که تاریخ تولد مرا پشت کتابی یادداشت کنند. زیرا تاریخ تولد دیگران که یادداشت شده بود، آن ها را به ثمر نرسانده بود و خواسته بودند هر کاری درباره آنان شده است، درباره من نشود. حتی مرا از خوردن شیر مادر بازداشته بودند. به بنادر آتکه این شیر ناگوار ای در خود دارد و بچه ها را باآور نمی کند (بی پایه بود). او شیر دایه خورد و به هر حال من برخلاف برادرانم زنده ماندم.»^۱

حال که زنده مانده بود، نگران چیز دیگری بودند: «چون آخرین فرزند بودم و تنها پسر خانواده، این خطر و بیم بود که به بیماری «عزیز دردانی» دچار شوم که معروف بود که می گفتند «پسریک دانه یا چل است یا دیوانه»، اما این خطر از بیخ گوشم گذشت [...]. به سبب تربیت قوی مادرم که با استحکام شخصیتی که داشت، مرا به حال خود نمی گذاشت.»^۲

اودر کودکی برای ادامه تحصیل از روستایش «کبوده» یا همان ندوشن به یزد رفت. استحکام شخصیتش باعث شد دور از خانواده تا حد توان بهترین خودش را ارائه دهد. در کار و خواندن و نوشتن و نوشتن خسته نشود.

تأثیر پدر را و غیر مستقیم اما بسیار عمیق و ماندگار بود. او پدرش را این طور توصیف کرده است: «در تمام ده نمونه اخلاق شناخته می شد، نه تنها اخلاق، بلکه ظرافت، ادب، آهستگی و نطافت نیز.»^۳

توجه به نام و شرف و شرافت شاید ریشه در خلق و خوی پدرش داشته و آنچه او در پدرش می دیده و در سکوت می آموخته است. دراین زمینه یکی دیگر از معلم هایش فردوسی است. در مقاله «ما و فردوسی» مهم ترین درس و نکته ای را که باید از فردوسی آموخت، چنین بیان کرده است: «آنچه از همه مهم تر است، آن است که فردوسی در کتاب خود حماسه انسان ارزنده را سروده است. انسان شرافتمند.»

در مقاله «ایران و جهان از نگاه شاهنامه» نیز نوشته است: «گرچه جان عزیز است و مرگ، نادل خواه، بااین حال چیزی فراتر از مرگ و زندگی هست، یعنی جست و جوی نوعی «معنا» در زندگی و آن این است که «شرف» آلوده نشود. از میان مواهبی که به انسان بخشیده شده، «نام» بالاترین است و نام عبارت از آن است که شخص آنچه را که «جوهر زندگی» می شناسد، در حفظ آن تاپای جان بایستد.»

فرهنگ ما در خراسان قد راست کرد

سایه کاج ها کوتاه تر شده است. دومین باری است که تابوت را از دوش ها فرو می گیرند. آن را در جایگاه از پیش مشخص جلو سن روی زمین قرار می دهند. دکتر اصغر دادبه، استاد فلسفه اسلامی و ادبیات عرفانی و مدیر گروه دایرة المعارف بزرگ اسلامی، برای سخنرانی روی سن می رود، غزلی از حافظ می خواند که باور دارد همه احساسی که اسلامی ندوشن درباره ایران داشت، در این غزل هست. پررنگ ترین صفتی که دادبه به اسلامی ندوشن نسبت می دهد، «ایران دوستی» اوست؛ ایرانی که آن را نه به خاطر خاک که به خاطر فرهنگ و اصالت و ایستادگی اش دوست داشت. از خواندن مقاله های اسلامی ندوشن این دست گیرمان می شود که او بسیار امیدوار بود. ایران را «قُفْتُس» می

روایتی از مراسم خاک سپاری محمدعلی اسلامی ندوشن در نیشابور

آرامش ابدی مرد ایران دوست در دامان بینالود



عکس ها: مجید خاکپور / اشپاراز

حاضران بود، «خاصه نشاپوریان». از ادیب تا عامی آمده بودند. از صبح خیلی زود. کاج های بولور ای که از آرامگاه خیام به آرامگاه عطاری می رسد، قامت و قدمت دارند؛ اما آفتاب کج تاب و کم جان پاییز در دومین صبح آذر، سایه آن ها را بلند تر از قامتشان کرده بود. محمدعلی اسلامی ندوشن در سایه کاج ها و با انبوه جمعیتی بدرقه شد که احتمالا پس از تشییع پرویز مشکاتیان از حیث نفوس، پر شمار ترین مراسمی بود که به عمر کاج ها قد می داد و آن ها در یاد داشتند. چهار بار او را از دوش پایین گذاشتند، بار اول زیر گنبد آرامگاه عطار و کنار سنگ گور او برای دمی خلوت کردن، بار دوم جلو سن، بار سوم برای خواندن نماز میت بر پیکرش و بار چهارم در کنار مزار خودش.

طی کرده بود. از آن بگذرد و در این خاک قرار گیرد. پیرمرد گفت: «فرقی نمی کند میت توی قبر باشد یا نه. فرق می کند؟ من فقط آمده ام که گویند نیشاپوریان نیامدند، بی معرفت بودند». رفت. او همراه جمعیت نبود. میت در تابوت فلزی با گلابل سفید گل آرایبی شده جلو سن بود. خیل جمعیت، نشسته و ایستاده، هلالی شکل دور تابوت؛ دور مزار خالی. اگر قرار بود در فیلم یا سریالی تاریخی درباره حمله مغول به نیشابور پیرمرد نقش سیاهی لشکر بازی کند، زحمت چندانی برای گرمیورها ایجاد نمی کرد. انگار از اعصاب تاریخی احضار شده باشد تا به نمایندگی مردمی از همین ولایت که اسلامی ندوشن آن را «بلاکشیده ترین شهر ایران» می دانست، ادای احترامی کرده باشد. احترام و احتشام در چشم همه

● ادای دین اسلامی ندوشن به فردوسی
ذهن محمدعلی اسلامی ندوشن آن طور که دکتر دادبه گفت، آکنده از ایران بود. اما او خراسان و فردوسی را دیگر گونه دوست می داشت. درباره فردوسی گفته است: «هیچ کتابی در هیچ کشوری در سرنوشت ملت خود مؤثر نبوده است. آن گونه که شاهنامه در مورد ملت ایران بوده است. ما در این هزار سال اگر با وجود حادثات و طوفان ها، بر سا مانده ایم، بیش از هر چیز به برکت کتاب فردوسی است.»^۴

و در جای دیگر گفته است: «اگر وی [شکسپیر] حق افزایش اعتبار بر گردن مردم انگلیس دارد، حق فردوسی در حق حیات ملی است. شکسپیر نبوغ قوم خود را در آثار خویش بازتاب داده، و فردوسی هستی معنوی ایرانی را.»^۵ درباره خراسان گفته است: «گذشته از فردوسی و شاهنامه، سرزمین خراسان در دوران بعد از اسلام نقش بسیار برجسته ای در عرصه تاریخ و فرهنگ ایران ایفا کرده است. در کمتر نقطه ای از جهان دیده شده است که در دورانی نسبتا کوتاه در حالی که اروپا در خواب رفتگی نسبی به سر می بُرد، در یک دیار، آن همه ادیب و شاعرو عالم و عارف و متفکرو انقلابی و هنرور یا به عرصه وجود نهاده باشند که در خراسان بزرگ نهاده اند. در کنارش این هم بوده که به قول یکی از ایران شناسان، در هیچ خاک دیگری به اندازه خراسان یک چنین تعداد کشته برخاک نیفتاده، وغالب این نثار جان ها بر سر عقیده و در دفاع از استقلال و آزادی بوده است. بنابراین ارجح توس، ارج خراسان است و فردوسی که آزادی و فرهنگش را در زندگی خود تبلور داده است، در واقع روح تمدن ایران را بازتاب می دهد.»^۶

اودرامداه همین مقاله می نویسد: «موجب خوش وقتی است که در این روزگار، نه تنها مردم، بلکه حکومت نیز به اهمیت محوری شاهنامه بی توجه نمانده است. این نقطه ای است که مردم و حکومت به نحو تام و خالص می توانند در آن میعادگاه بیابند.»^۷

مردم آماده شدند که تابوت را از زمین بردارند ببرند برای خواندن نماز میت به امامت امام جمعه نیشابور. دور تابوت جمع شدند که محمد جواد حق شناس به عنوان وکیل خانواده اسلامی ندوشن، میکروفون را گرفت. کوتاه صحبت کرد و متن وصیت نامه را هم خواند. در همین وصیت نامه است که اسلامی ندوشن علاوه بر این وصیت می کند او را در نیشابور و «در دامنه کوه بینالود به خاک بسپارند»، گفته است: «خراسان بر تاریخ ترین ایالت ایران است و نیشابور بلاکشیده ترین شهر ایران. اسلامی ندوشن علاوه بر همه تلاش های فرهنگی و قلمی که در دوران حیاتش برای فردوسی کرده بود، خواست که پس از مرگ هم دینش را به فردوسی ادا کند و چنین وصیت کرد: «آنچه از من برجای مانده، کتاب هاست، امتیاز چاپ و تجدید چاپ آن را به نهاد آرامگاه فردوسی واگذار می کنم. عواید حاصل از آن ها به عنوان حق التألیف، صرف گل کاری و زیباسازی محوطه آرامگاه و جاده مشهد به توس خواهد شد. امیدوارم که این خواست ها به خوبی اجرا شود». این وصیت نامه در مهر ۱۳۹۲ نوشته شده است.

● زن در شاهنامه فردوسی ارجمند است، بیشتر از «ایلیاد»
شهر نیشابور شهری کوچک است. حالا حدود نیمی از جمعیتی را دارد که در دوران اوج شکوفایی اش داشت. اما جمعیت تشییع کننده پر شمار و متشکل بود از مرد و زن، تقریباً به یک اندازه. دختران و زنان زیادی در مراسم هستند، چه به عنوان بدرقه و مشایعت کننده، چه فعال و کنشگر و مشغول عکاسی از مراسم، هم پیرو هم جوان. گروه کوچک دو چرخه سواران هم گوشه ای ایستاده اند. اسلامی ندوشن در کنگره خیام که ۱۲۸ در بیهشت ۱۳۷۹ در نیشابور برگزار شده، او ویژگی های نیشابور گفته بود؛ اینکه «نیشابور، در ایران بعد از اسلام مقام ویژه ای دارد؛

در دامنه شرق، نهاده شده در دشتی وسیع و حاصلخیز، در دامنه باشکوه کوه بینالود [...] نیشابور طی قرن ها مهم ترین مرکز فرهنگی این سرزمین [خراسان] به شمار می رفته....»^۸

در همین سخنرانی گفته بود: «عصر تازه ای در ایران آغاز شده و آن ورود زنان و دختران به صحنه اجتماعی است. [...] زنان به مسئولیت های اجتماعی و لزوم مشارکت خود در سرنوشت کشور پی برده اند.» او در مقاله ای دیگر نوشته است: «در گذشته درباره زن زیاد حرف زده شده است. از هر جهت متناقض، یا «صنم» بوده است یا «ضعیف» یا «لدار» و «آرام جان» یا «مکار» و «فتنه گر».

ولی اکنون دید دیگری در کار است.»^۹

در مقاله ای دیگر بازم به شاهنامه ارجاع می دهد و فردوسی را به سبب دیدگاه مترقی که به زنان در اثرش داشته است، می ستاید: «شاهنامه تنها کتاب صدفن نیست، بلکه برعکس، کتاب دیگری در زبان فارسی نمی شناسیم که مانند آن، زنان در آن بر چنین پایه ارجمندی نشسته باشند. [...] همچنین مقایسه شود با زن در آثار بزرگ ادبی جهان، که از همه معروف تر «ایلیاد هُمِر» است. در این سنجش ها نموده می شود که تمدن ایران تا آنجا که در شاهنامه منعکس شده، زن را عضو تمام عیار و مؤثر اجتماع می شناخته است.»^{۱۰}

اگر می توانست فقط یک بار بر خیزد و این ترکیب جمعیتی را ببیند، ارادتش به فردوسی بیشتر می شد و با آرامش بیشتری چشم هایش را روی هم می گذاشت.

در دامان بینالود

مردم حلقه ای بزرگ می زنند دور مزار. از آن دامنه کوچک کنار قبر پیکر محمدعلی اسلامی ندوشن را به خاک نیشابور می سپرند. سایه کاج ها در کوتاه ترین حالت خود هستند. اسلامی ندوشن وقتی سال ۱۳۷۹ برای حضور در کنگره خیام به نیشابور آمده بود، مسحور همین درخت ها شده بود: «شب هنگام از آرامگاه خیام عطر دیدن کردیم. بسیار باصفا و بویوح، نور افشانی خوب و درخت های سر برافراخته که در بلندی خود حکایت از کوتاهی عمر آدمی داشتند.»^{۱۱}

او خودش را یکی از ستاندگان نیشابور می دانست و به همین دلیل وصیت کرده بود در دامنه بینالود دفن شود و شد. تلقین را خواندند و سنگ لحد را گذاشتند. خاک نم دار با قوسی، دهانه را برای همیشه می بندد. درست بالای سر مزار او کاجی کاشته اند، جوان است و بانبیه. اگر گفتار خشک سالی و بلا و یخل نشود، امید می رود موجودی تومند و زیبا شود. بعد از محوطه قبرستان مشاهیر که پرویز مشکاتیان هم در آن دفن می شود که چشم را می کشد تا به دامنه بینالود و از آنجا روبه بالا. تا برسی به کاکل سفید و پیرغور و شکست ناخورده بینالود....

منابع:

۳. ۲. ۱. روزها. محمدعلی اسلامی ندوشن. انتشارات یزدان.

۴. چاپ اول. جلد اول.

۵. از مقاله توس و روز فردوسی. از کتاب بازتاب ها. محمدعلی اسلامی ندوشن. انتشارات آرمآن.

۶. از مقاله شکسپیر و فردوسی، از کتاب بازتاب ها. محمدعلی اسلامی ندوشن. انتشارات آرمآن. چاپ اول.

۷. ۶. ۷. از مقاله توس و روز فردوسی، از کتاب بازتاب ها. محمدعلی اسلامی ندوشن. انتشارات آرمآن. چاپ اول.

۸. ۹. ۸. از مقاله نیشابور، کنگره خیام، از کتاب بازتاب ها. محمدعلی اسلامی ندوشن. انتشارات آرمآن. چاپ اول.

۹. ۱۰. از مقاله زن و دنیا ی امروز. از کتاب بازتاب ها. محمدعلی اسلامی ندوشن. انتشارات آرمآن. چاپ اول.

۱۱. از مقاله نیشابور، کنگره خیام، از کتاب بازتاب ها. محمدعلی اسلامی ندوشن. انتشارات آرمآن. چاپ اول.

